

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

پرسش ششم از پرسش‌های هفت‌گانه این است که اگر مردم چند دسته شدند و هر دسته به افرادی مراجعه کردند که نظر آن‌ها با نظر افراد دیگر در زمینه تشخیص مصداق عنوان کلی فقیه جامع‌الشرایط متفاوت بود [باید چه کار کنند؟] یعنی یک دسته به اهل خبره‌ای مراجعه کردند که نظر او این بود که مصداق برتر و بهتر فلان فقیه است، عده دیگر به اهل خبره‌ای مراجعه کردند که مصداق فقیه جامع‌الشرایط در نظر او شخص دیگری بود که نسبت به شرایط اجمع و یا شرایط در او متعین است، در این صورت تکلیف چیست و باید چه باید کرد؟

برای اینکه پاسخ این پرسش معلوم شود، باید به سه اصل توجه شود که این سه اصل، اصول موضوعی پاسخ به این پرسش ششم است. درباره این سه اصل موضوعی قبلاً بحث شده است.

اصل اول این است که رهبر باید یکی باشد و تعدد رهبر در جهان اسلام چنانچه -قبلاً بیان شد- با مبانی دینی مخالفت دارد. روایات متعددی را بحث کرده و ادله متعددی را مطرح کردیم. مخصوصاً در روایاتی که می‌فرمودند: «لَا يَكُونُ إِمَامَانِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ أَحَدُهُمَا صَامِتًا»^۱ نمی‌توانیم دو امام داشته باشیم؛ مگر اینکه یکی از این دو امام صامت باشد؛ یعنی متصدی رهبری نباشد و تابع دیگری باشد. پس ما نمی‌توانیم دو امام بالفعل در جامعه داشته باشیم. بلکه می‌توانیم دو امام داشته باشیم که هر دو از لحاظ شایستگی و حتی از لحاظ نصب الهی مقام امامت را داشته باشند امامتصدی امامت باید یکی از این دو نفر باشد و نه هر دو. پیرامون این روایت قبلاً بحث شد؛ بنابراین اصل اول این است که رهبر باید یکی باشد. پس اگر مردم به اهل خبره متعدد رجوع کردند و هر دسته به یک اهل خبره‌ای مراجعه کردند که در نظر با اهل خبره دیگر متفاوت است، در اینجا باید به راه‌حلی برسند که منتهی به وحدت شود. هر دو نمی‌توانند رهبر باشند -هم فقیه مورد انتخاب دسته اول و هم فقیه مورد انتخاب دسته دیگر- هر دو نمی‌توانند رهبر باشند و باید یکی انتخاب شود.

اصل موضوعی دوم که در علم الاجتماع اسلامی مفصل بحث شده این است که جامعه اسلامی، جامعه واحدی است و ما نمی‌توانیم دو جامعه اسلامی داشته باشیم؛ «إِنْ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ»^۲ و ادله زیادی که دلالت بر حرمت تفرقه دارد؛ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاحْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۱۶

۲. انبیا: ۹۲

وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»^۱ یا مثلاً آیه کریمه «إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَّسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۲ که آیه عجیبی است. بیان شد که دین صرف اعتقاد قلبی نیست؛ دین یعنی نظام زندگی؛ یعنی ساختاری که جامعه بر مبنای آن شکل می‌گیرد. دین نمی‌تواند متفرق باشد و نمی‌توانیم دو جامعه و دو نظام داشته باشیم. به هر حال این اصل، اصل مسلمی بوده و از اصولی است که شایسته است دوستانی که می‌خواهند موضوع رساله انتخاب کنند، این موضوع به عنوان یکی از موضوعات مهم قابل طرح باشد؛ اینکه جامعه اسلامی باید واحد باشد و ما در جامعه نمی‌توانیم داشته باشیم. ملاک‌های این وحدت و معنی وحدت جامعه اسلامی چیست، این یکی از چیزهایی است که باید در آن موضوع بحث شود. این‌ها در علم الاجتماع اسلامی بحث شده و مهم است که به این مسئله توجه شود که ما یک وحدت اعتباری داریم که آغاز وحدت جامعه اسلامی، بلکه آغاز شکل‌گیری جامعه اسلامی با این وحدت اعتباری به وجود می‌آید. این وحدت اعتباری ممکن است به وحدت حقیقی منتهی شود. همین که عده‌ای بیایند و رهبری یک رهبر واحد را قبول کرده و به آن اقرار کنند، وحدت اعتباری است.

ما گفتیم وحدت جامعه به وحدت رهبری سیاسی و نظام سیاسی است. هیچ جامعه‌ای بدون وحدت رهبری سیاسی، جامعه واحد به شمار نمی‌آید. اولین مرحله وحدت این است که مردم رهبری رهبر سیاسی واحد را قبول کند. مثل اینکه بگویند: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله. گفتیم معنی اشهد ان محمدا رسول الله این نیست که من شهادت می‌دهم رسول خدا از طرف خدا آمده که فقط خبررسان باشد. کار رسول فقط خبررسانی نیست بلکه کار رسول امر و نهی است؛ «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»^۳ بحث، بحث فرمانروایی است. کار رسول فرمانروایی است؛ حتی وقتی که تبلیغ می‌کند، مقدمه فرمانروایی است. اوامر خود را تبلیغ می‌کند تا مردم با این اوامر آشنا شوند و از آن‌ها اطاعت کنند. اوامری که خود او مأمور اجرای آن‌هاست. این را مفصل در گذشته بحث کرده‌ایم که خداوند رسول خود را این‌گونه معرفی می‌کند: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۴ من رسول این خدا هستم. کسانی که می‌گویند کار رسول فقط ابلاغ است، اشتباه می‌کنند. کار رسول این است که ابلاغ کند من فرمانروا و رسول هستم و از من اطاعت کنید؛ «مَاعَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» به این معنی است که رسول فرمانروایی خودش را با جنگ و خونریزی تحمیل نمی‌کند؛ «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا

۱. آل عمران: ۱۰۵

۲. انعام: ۱۵۹

۳. نساء: ۶۴ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا

۴. اعراف: ۱۵۸ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمَّا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبَعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا»^۱ و بعد می فرماید: «مَاعَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِين» یعنی ابلاغ اینکه او فرمانرواست. پس کار رسول فرمانروایی است. وقتی می گوئیم شاهد ان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به این معناست که ما رسول خدا را به عنوان فرمانروای اصل پذیرفته ایم و به جامعه ای که فرمان آن به دست رسول اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم است، پیوستیم. این معنی شهادت به رسالت رسول خداست و همان چیزی است که وحدت اعتباری را به وجود می آورد.

روایت را خواندیم و گفتیم در صحیح بخاری و در کتب دیگر از اهل سنت دارد که «بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ فِي الْعُسْرِ وَالْيُسْرِ، وَالْمَنْشَطِ وَالْمَكْرَهِ، وَعَلَى أَثَرَةٍ عَلَيْنَا وَعَلَى أَنْ لَا نُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، وَعَلَى أَنْ نَقُولَ بِالْحَقِّ أَيْنَمَا كُنَّا لَا نَخَافُ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَائِمَةً»^۲ بیعت شیوه ای برای اعلام پذیرش فرمانروایی است که می تواند به شیوه دیگری هم باشد؛ مهم پذیرش فرمانروایی رسول خدا و اعلام این پذیرش است که این اعلام به صورت بیعت باشد و چه به صورت دیگری انجام بگیرد. این اولین مرحله وحدت است و آن وحدتی است که ضروری است؛ یعنی کمترین وحدتی که در جامعه اسلامی باید شکل بگیرد و اگر این انجام نشود، جامعه ای به نام جامعه اسلامی وجود نخواهد داشت؛ و یا اگر کسی اعلام این پذیرش را نکند، به عنوان عضو جامعه اسلامی پذیرفته نمی شود؛ بلکه به طور ذمه ای و قراردادی به طور موقت و یا با شرایط خاص می تواند حقوق یک شهروند را داشته باشد اما عضو جامعه اسلامی به شمار نمی آید.

البته باید این موضوع مورد بحث قرار بگیرد که اولاً معیار وحدت چیست؟ معیار وحدت، وحدت رهبری سیاسی باشد در نتیجه وجود یک رهبر سیاسی در هر جامعه امر ضروری و دینی است. خیلی از کسانی که می گویند دین ربطی به سیاست ندارد حرفشان با این موضوع سازگار نیست. اگر بنا باشد جامعه اسلامی تشکیل شود، جامعه ای است که باید دارای رهبر سیاسی اسلامی باشد. خیلی از این مباحث، مباحث بنیادین است. خود همین ضرورت وحدت در جامعه اسلامی یعنی ضرورت تبعیت از رهبر و آن وقت اگر رهبر دارای مشروعیتی در جامعه اسلامی آمد، هر کس در هر کجا که هست باید از او تبعیت کند تا عنوان مسلمان بر او منطبق شود. این مسئله مهمی است و دارای آثار زیادی هم خواهد بود. اینکه باب مشروعیت و شرایط مشروعیت چیست، جای خود را دارد اما اگر یک رهبری که با شرایط درست به رهبری رسیده و به عنوان رهبری، جامعه اسلامی را هدایت کند، در اینجا یکی از نتایج این مطلب این است که هرکسی مسلمان است اطاعت از این رهبر بر او واجب است.

۱. نور: ۲۴.

۲. صحیح مسلم، کتاب الإمامة، باب وجوب طاعة الأمراء في غير معصية.

بیان شد که قانون اساسی جمهوری اسلامی به شکلی تنظیم شده است که مشروعیت ولی فقیه‌ی که در ایران انتخاب می‌شود، شرایط لازم را طبق تمام مذاهب اسلامی دارد؛ یعنی طبق آراء همه مذاهب اسلامی رهبر مشروعی است. طبق مذاهب اهل سنت که معلوم است؛ چه قائل به انتخاب بر مبنای رأی اهل حل و عقد باشند و چه اینکه قائل به شورا و انتخاب مردمی باشند و چه بر مبنای مذهب شیعه. اگر اختلافی بر سر مسئله ولایت فقیه وجود دارد، بر سر این است که آیا غیر فقیه حق دارد متصدی رهبری سیاسی شود یا خیر؛ یعنی آیا فقاہت شرط است یا خیر؛ اما اگر یک فقیه عادل متصدی شد، (این مورد اجماع همه شیعیان در طول تاریخ از اول دوران غیبت صغری تا به امروز است) اطاعت او بر همه واجب است و یک ولی مشروع است.

یکی از حضار: وقتی که ادله دلالت بر اطلاق ولایت فقیه نمی‌کند، چگونه ولایت مطلقه فقیه اثبات می‌شود؟

استاد: اگر ما قائل به اطلاق نشویم، پس بقیه موارد را چه کسی باید متصدی شود؟ اگر کسی قائل به این نشود که اختیارات فقیه محدود است و اختیارات دیگری که متعلق به فقیه نیست، متعلق به کیست؟ آن اختیارات دیگر هم قدر متقین به عهده فقیه عادل است. این‌هایی که می‌گویند ولایت فقیه مطلق نیست و مقید است، نمی‌فهمند که چه می‌گویند؛ یعنی اصلاً متوجه موضوع نیستند. حالا فرض کنیم که ولایت فقیه مقید باشد، یعنی اختیارات ولایت فقیه محدود است، بسیار خوب! مابقی اختیارات به عهده چه کسی باشد؟ تصرف در اموال بیت‌المال باید با چه کسی باشد؟ تصرف در انفال عمومی باید با چه کسی باشد؟ قدر متیقن آن فقیه عادل جامع‌الشرایط است. این‌ها متوجه مسئله نیستند و گرنه مسئله ولایت داشتن فقیه عادل قدر متیقن از مسئله ولایت فقیه است. اگر مناقشه‌ای باشد، در این است که آیا غیر فقیه هم می‌تواند مورد انتخاب مردم باشد و یا اینکه اگر غیر فقیه، عادل باشد می‌تواند متصدی شود یا نمی‌تواند؟ اینجا مورد بحث است و الا این طرف که مورد بحث نیست. اگر بگوییم فقیه نمی‌تواند متصدی شود به این معناست که حتماً متصدی امر ولایت باید غیر فقیه باشد؛ یعنی آن‌ها عدم فقاہت را شرط می‌دانند و این بحث نیاز به دلیل دارد و الا این که فقیه باشد و متصدی شود که اصلاً نیاز به دلیل ندارد؛ یعنی همان عقلی که می‌گوید اگر جامعه بدون متصدی رها شود، منشأ هرج و مرج می‌شود و هرج و مرج باطل است، همان عقل هم می‌گوید که کسی باید متصدی این امور باشد و کسی هم که باید متصدی امور باشد، امر دایر است بر اینکه فقیه عادل یا اینکه غیر فقیه عادل باشد. اینکه باید فقیر عادل باشد قدر متیقن مطلب است و جای بحث ندارد. به هر حال اصل دوم این بود که جامعه اسلامی، جامعه واحدی است. ما نمی‌توانیم دو جامعه اسلامی با دو نظام سیاسی و دو رهبر اسلامی داشته باشیم.

اصل سوم این است که اصلاً تشکیل حکومت فعل واحد است. این مطلب مهمی است که ما در مطالب سابق به آن اشاره کرده‌ایم و در مباحث علم الاجتماع اسلامی مفصل بیان خواهیم کرد و اینکه بعضی نمی‌فهمند به ما ربطی ندارد. ما یک افرادی داریم که این حاصل جمع است، یعنی ذات فعل، جمعی است و یک افرادی داریم که فعل فردی است. اگر بخواهند سنگ تحتانی را حرکت بدهند، باید چند نفر جمع شوند تا این سنگ را تکان بدهند و این فعل جمعی است و ذات این فعل، فعل جمعی است. اما هنگامی که کسی می‌خواهد سنگ کوچکی را جابه‌جا کند، احتیاج به جمع ندارد. بعضی از افعال اساساً فعل جمعی هستند؛ رفتارهای اجتماعی افعال جمعی هستند هر فعلی که مربوط به کل جامعه است را فعل جمعی می‌گوییم. یکی از اشکالاتی که در بعضی از مباحث وجود دارد این است که فرق بین فعل جمعی و فعل فردی گذاشته نمی‌شود. مثلاً در نماز جمعه وجود امام شرط است و این فعل، فعل جمعی است. هر فعلی که حضور امام و مأموم هر دو در آن شرط باشد، فعل جمعی است؛ چون در فرهنگ اسلامی و در فقه ما حداقل جماعت، دو نفر است. لذا در نماز جماعت دو نفر شرط است؛ یک نفر امام و یک نفر مأموم. لذا در روایات داریم «لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ»^۱ این روایت در اصول کافی آمده است. در روایت اهل سنت که مسلم روایت می‌کند هم آمده ولی به شکل دیگری است: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنَ النَّاسِ اثْنَانِ». شیخ الازهر صحبت کرده بود که اینکه شیعه‌ها می‌گویند که همیشه باید امام روی زمین باشد، دلیلی ندارد. مشخص می‌شود که او صحیح مسلم را نخوانده بود؛ این حرف، حرف سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و به نص روایات مسلم است؛ یعنی تا روی کره زمین دو نفر وجود داشته باشند، یک نفر از آن‌ها باید امام بوده و این امام هم باید از قریش باشد.

البته بخاری این حدیث را تضعیف کرده است، کتاب بخاری ضعیف‌ترین کتاب حدیث در جهان اسلام است به لحاظ اشکالات فراوان تدلیسی و اشکالات فراوان تصحیفی که در این کتاب به عمل آمده است؛ از جمله تحریف‌هایی که در این کتاب آمده است، تحریف همین روایت است. بخاری این روایت را این‌گونه ذکر کرده است: «الْأَمْرُ فِي قُرَيْشٍ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ اثْنَانِ»^۲ اگر بناست که امامان از قریش باشند، اگر یکی از آن‌ها هم باشد کافی است. عبارت «منهم» در این روایت درست نیست؛ منظور این نیست که امام باید همیشه از قریش باشد؛ بلکه منظور این است که از مردم دو نفر باقی مانده باشد که یکی از آن‌ها امام می‌شود و دیگری مأموم. نکته «اثنان» در این روایت این است؛ و الا اگر بنا باشد که امام از قریش باشد دیگر «منهم» ندارد که دو نفر

۱. أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا اثْنَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ أَوْ كَانَ الْكَتَّانِي الْحُجَّةَ.

کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۳۰

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۲

باشد، یک نفر هم کافی است. اگر مسئله فقط امامت باشد به این شکل است اما این دارد دو چیز را می‌گوید: هم می‌گوید که امام باید از قریش باشد و هم اینکه همیشه روی زمین یک امام قریشی وجود دارد و لذا می‌گوید «مَنْ أَلْتَسِ إِثْنَانٍ» که یکی از آن‌ها امام است و دیگری مأموم. این همان مضمون روایاتی است که در منابع حدیثی اهل بیت علیهم السلام آمده است.

این نشان می‌دهد که حکومت یک رفتار جمعی است و اگر بخواهد حکومت شکل بگیرد، لااقل باید دو نفر وجود داشته باشند که یک نفر حاکم باشد و دیگری محکوم زیرا کسی به‌تنهایی نمی‌تواند حکومت برقرار کند. اقل جمعی که می‌توانند حکومت برقرار کنند، دو نفر است. لذا گفته‌ایم که همواره حکومت اسلامی روی زمین وجود داشته است منتها گاهی اوقات این حکومت اسلامی ظاهر بوده و گاهی اوقات حکومت اسلامی مستور بوده است. حکومت، فرمانروایی و دستور همیشه بوده است. امام صادق علیه السلام در زمان خودش فرمانروا بوده و حکومت داشته‌است. امام جواد علیه السلام کمک داشته و دستور می‌داده و خمس می‌گرفته است، ایشان از مردم مالیات می‌گرفته و قضاوت می‌کرده است، دستور می‌داده و مردم هم فرمان آن حضرت را مطیع بوده‌اند. منتها حکومت ائمه اطهار علیهم السلام گاهی حکومت ظاهر و گاهی حکومت غیر ظاهر بوده است، ولی همیشه حکومت برقرار بوده است. این از مسائل مهمی است که مورد غفلت قرار گرفته است؛ چون حکومت یعنی فرمان و لذا ما به حاکم، فرمانروا می‌گوییم. عرب‌ها به حاکم امیر می‌گویند؛ «یا من له الامر». کار حاکم این است.

خلاصه اینکه حکومت، فعلی اجتماعی و واحد است. ما در اصل حکومت دو فعل اجتماعی نمی‌توانیم داشته باشیم، چراکه منشأ فساد می‌شود. همان چیزی که در آیه کریمه آمده است؛ «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ»^۱ چرا فساد ایجاد می‌شود؟ زیرا اله ملازم با فرمانروایی است. «اله» امر و فرمان می‌دهد، لذا اگر دو تا باشد فساد ایجاد می‌شود و الا اگر کار خدا فقط این باشد که آفریننده باشد، یک خدا این سمت عالم و یک خدای دیگر آن طرف دنیا را می‌آفریند. مثل خانه‌ای که دو بنا روی آن کار می‌کنند؛ یکی این طرف را می‌سازد و دیگری طرف دیگر را و دعوا هم نمی‌کنند؛ درجایی دعوا ایجاد می‌شود که مسئله فرمانروایی مطرح باشد؛ این می‌خواهد فرمان بدهد و آن هم می‌خواهد فرمان بدهد. وقتی قرار باشد هر دو بر جهان فرمانروایی کنند، فساد ایجاد می‌شود؛ همان‌طور که اگر دو خدا فرمانروا در جهان باشد، فساد ایجاد می‌شود، اگر دو فرمانروای لازم الطاعة هم وجود داشته باشند، فساد ایجاد می‌شود. فعل حکومت، فعل اجتماعی واحد است و حکومت تعدد پذیر نیست. خیلی از اشکالاتی که امروز در فرمانروایی جامعه ما وجود

دارد، در نتیجه دخالت یک فرمان دیگر در کار فرمانرواست. اگر ما دو فرمان نداشته باشیم، در مدیریت جامعه مشکل پیدا نمی‌کنیم. اگر حکومت، حکومت تدبیر باشد، باید یک فرمانی را در جامعه اجرا کند. این می‌شود تدبیر؛ و الا اگر دو فرمانی در جامعه جریان پیدا کند، مشکل ایجاد می‌شود. هر کار حکومتی؛ هم اصل تأسیس حکومت فعل واحد است و هم کارهای حکومتی تماماً فعل واحد است؛ منتها فعل واحدی است که فاعل آن متعدد است. چند فاعل جمع می‌شوند که فعل واحدی را انجام دهند؛ مثل تکان دادن سنگ بزرگ. تکان دادن سنگ فعل واحد است منتها فاعل آن متعدد است. همه رفتارهای حکومتی از این قبیل است که فعل، فعل واحد است؛ هرچند فاعل‌های متعدد داشته باشد.

و صلی‌الله علی محمد و آله و سلم